

وحدت وجود و انسان کامل در اوپانیشاد و غزلیات بیدل دهلوی

احمد غنی‌پور ملک‌شاه^۱، نیما رضانی^۲

چکیده

اوپانیشاد، شامل متون متعدّد عرفان هندی است و گفتارشان در خصوص وحدت، آزادی، صلح و آرامش روح است و بر حفظ ارزش‌های متعالی‌تر زندگی بشری از طریق اتّصال و ارتباط با یک حقیقت تأکید دارد. بیدل دهلوی در عصری که اندیشه‌های فلسفی - عرفانی اوپانیشاد در همه جا انعکاس داشت، به سرودن روی آورد و به آمیزه‌ای از عرفان و فلسفه هندی دست یافت که از منابع اصلی سروده‌های این شاعر است. از آنجا که شالوده و اساس تفکر عرفانی در آثار بیدل و اوپانیشاد بر دو محور وحدت وجود و انسان کامل است، مسأله اصلی این است که بیدل دهلوی در این موضوعات تا چه اندازه، تحت تأثیر آرا و افکار اوپانیشاد بوده است؟ هدف از این پژوهش، ثابت کردن انعکاس مفاهیم عرفانی اوپانیشاد در اشعار بیدل است و از مهم‌ترین یافته‌های آن، این است که بیدل دهلوی نه تنها در محتوا و مضامین، بلکه در تمثیلات و صور خیال نیز از اوپانیشاد تأثیر پذیرفته است.

کلیدواژه‌ها: اوپانیشاد، بیدل دهلوی، عرفان، وحدت وجود، انسان کامل.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران. نویسنده مسئول.

ghanipour48@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.

n.ramezani59@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۱۳

مقدمه

«اوپانیشاد از سه جزء «اوپا» به معنی «نزدیک»، «نی» به معنی «پایین» و «ساد» به معنی «نشستن»، ترکیب شده است و طبق نظر ماکس مولر^۱، مراد از آن تعلیمات شفاهی است به مریدانی که در پایین و نزدیک مرشدان خود می‌نشستند» (شایگان، ۱۳۷۶: ۹۷). «شانکارا^۲، معتقد است اوپانیشاد از ریشه «ساد» به معنی «از بین رفتن» است؛ چه، به نظر او، هدف نهایی اوپانیشاد، این است که نادانی را منهدم سازد و معرفت را به برگزیدگان عرضه دارد» (همان: ۹۸).

«اوپانیشاد، مجموعه سخنان و گفتار افرادی است که زندگی خود را موقوف بر جستجوی کمال حقیقت نموده‌اند تا بر طبق آن زندگی کنند. به نظر اینان، شخص باید آن‌چه در چشم وی عزیز و گرامی است، صرف‌نظر نماید تا بتواند بدون دغدغه خاطر و با توجه و تمرکز کامل به جستجوی حقیقت بپردازد» (داراشکوه، ۱۳۸۱، مقدمه، ص ۲۹۲). ویل دورانت^۳، اوپانیشاد را کهن‌ترین فلسفه و روان‌شناسی بشریت می‌داند و معتقد است که اوپانیشاد، کوشش لطیف و صبورانه حیرت‌آور انسان است برای فهمیدن جان و جهان. شوپنهاور^۴ گفته است: «در تمام جهان، هیچ مطالعه‌ای هم‌چون اوپانیشاد تا این حد سودمند و تعالی‌بخش نبوده است، تسلاهی زندگی من بوده و تسلاهی مرگ من هم خواهد بود» (دورانت، ۱۳۷۵: ۴۷۴). «کهن‌ترین اوپانیشاد در سال‌های ۵۰۰ الی ۸۰۰ قبل از میلاد مسیح نگاشته شده است و به‌طور قطع ماقبل بودایی است؛ اولین ترجمه اوپانیشاد که در دسترس ماست، ترجمه‌ای است که محمد داراشکوه در سال ۱۰۶۷ ه.ق. (تولد بیدل ۱۰۵۴ ه.ق) به فارسی برگرداند و تحت عنوان "سراکبر" تحریر شد» (شایگان، ۱۳۷۶: ۱۰۰).

مسأله‌ای که برای خوانندگان در مواجهه با موضوع این مقاله، پیش خواهد آمد، این است که چرا مضامین عرفانی در اشعار بیدل دهلوی با متون اوپانیشاد، قابل مقایسه و تطبیق است؟ در مواجهه با این پرسش باید به این مهم اشاره کرد که هرچند عرفان، یک وضعیت ذهنی است که در سرشت انبای تمام اعصار و قرون، نهاده شده و از آغاز جهان،

1. Friedrich Max Müller
2. Shri Adi Shankaracharya
3. Will Durant
4. Arthur Schopenhauer

بوده و هست و خواهد بود، یکسانی مضامین و مفاهیم و حتی تمثیلات و تصاویر به‌کاررفته در اشعار بیدل دهلوی و اوپانیشاد را نمی‌توان یک تجربه مشترک عرفانی دانست که در میان هر قوم و قبیله‌ای نمونه‌هایی از آن را بتوان یافت. «بیدل دهلوی در عصری که مفاهیم فلسفی - عرفانی اوپانیشاد در همه‌جا گسترش یافته بود، به سرودن روی آورد و به آمیزه‌ای از عرفان و فلسفه اسلامی با ادیان و مکاتب فلسفی - عرفانی هند دست یافت که از منابع اصلی شکل‌گیری مفاهیم فلسفی و عرفانی بیدل محسوب می‌شود» (بیدل دهلوی، ۱۳۷۶: ۳۸). «آن‌گونه که از آثار بیدل برمی‌آید، وی بسیار متأثر از اساطیر، داستان‌ها و فلسفه ودانتا (اوپانیشاد) است. داستان بیدل و برهمن و سخنانی که بین آن‌ها رد و بدل شده است و شاعر آن را در چهار عنصر ذکر کرده یکی از این موارد است» (عبدالغنی، ۱۳۵۱: ۸۲).

پژوهش‌های تطبیقی هم که تاکنون درباره آثار بیدل صورت گرفته، ناظر بر عرفان اسلامی (ابن عربی - مولوی) بوده است. برای مثال مقاله (بیات، محمدحسین، ۱۳۹۱) مقایسه مفهوم عدم در آثار بیدل و مقایسه آن با اندیشه‌های ابن عربی، (فصل‌نامه متن‌پژوهی ادبی، ش ۵۴، ۳۱-۵۲) بحث درباره وجود و عدم در آثار بیدل و مقایسه آن با آثار ابن عربی است. یا پایان‌نامه (شوبکلابی، علی‌اکبر، ۱۳۹۳). بررسی عرفان وحدت وجودی ابن عربی در غزلیات و رباعیات بیدل دهلوی، پایان‌نامه دکتری، گروه ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه مازندران). الگوی معنایی وحدت وجود در غزلیات و رباعیات بیدل را متأثر از اندیشه‌های ابن عربی دانسته است. بنابراین هیچ کتاب، مقاله و پژوهشی درباره بررسی تطبیقی مفاهیم عرفانی اوپانیشاد و آثار بیدل صورت نگرفته است؛ از این رو، اهمیت و ضرورت انجام چنین پژوهشی، اجتناب‌ناپذیر است.

متن اصلی

بررسی همه جانبه و عمیق ردّپای افکار و عرفان هندی در آثار بیدل درخور این مجال نیست و خود مبحثی است جداگانه؛ در این پژوهش سعی می‌شود دو اصطلاح مهم عرفانی وحدت وجود و انسان کامل که شالوده و بن‌مایه فکری بیدل دهلوی و اوپانیشاد است، مورد بررسی تطبیقی قرار گیرد.

۱. وحدت وجود

از جمله گرایش‌هایی که بشر در سیر فکریش طی ادوار مختلف تاریخ از خویشتن نشان داده است، گرایشی است که وی به طرف وحدت داشته است و همواره در صدد بوده و هست که از این تجلیات مختلف هستی و کثرت‌های موجود، وحدتی به دست آورد؛ و همین وحدت‌گرایی است که وی را به تحقیق در مبدأ وجود کشانیده است. بنابراین مسأله وحدت وجود را باید یک اندیشه دیرینه در انسان‌های متفکر و جویندگان راز هستی دانست.

وحدت وجود در عرفان هند و ایران، سابقه بسیار طولانی دارد؛ خصوصاً در هند، «قریب دو هزار سال قبل از میلاد یا پیشتر وجود داشته است و تفکر هندی، عالی‌ترین فلسفه وحدت وجود را تشریح کرده است» (ضیاء نور، ۱۳۷۹: ۲۳). هگل^۱ می‌گوید: «اگر ما بخواهیم مفهوم وحدت وجود را به شکلی شاعرانه و متعالی مشاهده نماییم، باید رو به سوی شاعران خاور زمین کنیم؛ به خصوص هندوان که آن را مفصل‌تر به عرصه شهود نهاده‌اند» (رضازاده شفق، ۱۳۶۳: ۲۸). «در میان کتب مقدس هندیان، متون اوپانیشاد، یکی از قدیمی‌ترین آثاری است که به این مهم پرداخته و جمله معروف «یکی بود، یکی نبود» از آثار آنان است؛ درحقیقت اساس تفکر وحدت وجودی، کتاب اوپانیشاد است؛ این اوپانیشاد بود که این اصل مهم فلسفی را مطرح کرد و بعدها زمینه تمام تفکرات فلسفی هند را تشکیل داد» (ضیاء نور، ۱۳۷۹: ۲۲). «اوپانیشاد، دیدی ژرف به کُنه هستی جهان و عمق وجود انسان می‌گشاید و همانندی و اتحاد این دو را با عباراتی دلپذیر و فشرده ابراز می‌دارد. اوپانیشاد در یک قضیه اصلی ثابت است و آن عبارت از این‌که کلّ اشیاء در دریای حقیقت وحدت مستغرق است. این تعلیم وحدانیت، بزرگ‌ترین خدمت اوپانیشاد به اندیشه جهان است» (مهدی‌زاده نادری، ۱۳۵۴: ۵۲). وحدت وجود در آثار بیدل نیز از عناصر محوری و تکرار شونده است. دیوان اشعار بیدل دهلوی در میان شاعران سبک هندی از حیث مشرب وحدت وجودی و تمثیلات لطیفی که برای تبیین وحدت وجود آدمی آورده است، بر همگان رجحان دارد؛ البته «شاعرانی هم‌چون صائب و کلیم نیز پیش از او در این وادی جولان‌ها داده‌اند؛ اما شدت جریان این تفکر در مدار آثار بیدل بالاتر از آثار دیگران است. در دیوان بیدل، غزلی نمی‌توان یافت که خالی از این معنی باشد» (حسینی، ۱۳۶۷: ۲۷). و همان‌طور

1 - Friedrich Hegel

که قبلاً گفته شد، «دلیل توجّه بیدل به موضوع وحدت وجود، زیستگاه او - هندوستان - و در نتیجه تأثیرپذیری اش از اندیشه‌های فلسفی - عرفانی اوپانیشاد بوده است و این کتاب را مطالعه می‌کرده است» (بیدل دهلوی، ۱۳۷۶: ۳۸). هنگامی که در اوپانیشاد و آثار بیدل، اندیشه وحدت وجودی تبیین می‌شود، به اصول، مضامین و حتی تمثیلات مشترکی می‌رسیم که مهم‌ترین آن‌ها، عبارت است از:

۱. ۱. کثرت‌ها ظاهری است

یکی از اصول مهم تفکر وحدت وجودی، ظاهری بودن کثرت‌هاست. این اصل، پایه و اساس فهم تفکر وحدت وجودی است. عارفان معتقدند عالم هستی تجلی خداوند است «آن آینه واحدی که در تعین اول وجود داشت و همه کمالات حق را یک‌جا به او نشان می‌داد، با خلق عالم، شکسته و تکه‌تکه شد و در همه عالم پراکنده گردید. از این‌رو در هر جزء عالم که بنگری، و هر تکه از این آینه شکسته را برداری و در آن نظر بیفکنی، خدا را در آن خواهی دید» (حکمت، ۱۳۸۴: ۱۴). از نظر بیدل و اوپانیشاد، ظهور و تجلی انوار حضرت حق در جهان هستی، باعث شده است که کثرت و امور اعتباری زیادی ظاهر شود و در عین این که حقیقت عالم، همان وجود متجلی شده خداوند است، به رنگ‌ها و اشکال مختلفی جلوه‌گری می‌کند. این اصل یعنی ظاهری بودن کثرت‌ها هم در اوپانیشاد و هم در اشعار بیدل دیده می‌شود. تعلیماتی که در اوپانیشاد آمده است، با شیوه‌ای بسیار ساده به تبیین این اندیشه پرداخته است.

«ای نیکوخوا! این کثرتی که به نظر درمی‌آید، همه عین یک آتماست و در این آتما، هیچ کثرت نیست. و این کثرت، همه جلوه‌های آن حقیقت واحد است و این اشیاء و نمودها ظاهری است و اصل و منشأ یک واحد است» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۱۳). بیدل نیز کائنات و عالم آفرینش و هرچه را در آن است، کثرت می‌داند. در رباعیاتش می‌گوید:

عالم همه جلوه‌گاه ذات احد است این جا نه هیولی و نه صورت جسد است
کثرت، آثار چشم واکردن ماست این صفر چو محو شد، همان یک عدد است
(بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۱۵۶)

بیدل در غزلیات خود نیز بر همین نکته تأکید می‌کند که کثرت عالم بی‌اعتبار است:

انتظام عافیت از عالم کثرت مخواه بی‌ثبات است اعتبار رنگ و بو گل دسته را
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۵۴)

عوارض کثرت اسمی است ذات واحد ما را

خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دو تاگردد
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۹۶)

به این کثرت نمایی غافل از وحدت مشو بیدل

خیال، آینه‌ها در پیش دارد شخص تنها را
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۱۸)

۱. ۲. وحدت و کثرت، لازم و ملزوم‌اند

اگرچه در اوپانیشاد و آثار بیدل دهلوی، کثرت‌ها ظاهری است، در عین حال بر این مهم نیز تأکید شده است که وجود این کثرت‌ها دارای اهمّیت، و برای اثبات وحدت لازم است. در رابطه با همین موضوع در اوپانیشاد آمده است:

«ای نیکوخوا، از همه اوّل هست مطلق بود، بی‌نام و نشان، یگانه و بی‌همتا. آن هست یگانه خواست من بسیار شوم، پس صورت‌های گوناگون شد (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۱۳۳).

بیدل دهلوی نیز مانند اوپانیشاد هرچند اصل کائنات را هست مطلق می‌داند، با این حال معتقد است که همین کثرت ظاهری برای اثبات وحدت است:

کثرتی بسیار در اثبات وحدت گشت صرف عالمی را جمع کردم، کاینقدر یکتا شدم
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۵۴)

وحدت و کثرت چو جسم و جان در آغوش همند

کاروان روز و شب را در دل هم منزل است
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۳۶)

۱. ۳. انحلال هویت فردی و نمودی در وحدت وجود

نظریه وحدت وجود فقط به یک وجود واقعی اعتقاد دارد و دویی را نفی می‌کند. بنابراین وجود، یکی بیش نیست و هستی این همه موجودات، عارضی و اعتباری است. بنابراین اگر سالکان پدیده‌های مختلفی از هستی و کائنات را می‌بینند، به این دلیل است که به حقیقت نرسیده‌اند و اگر سالکی به منزل مقصود رسیده باشد، همه این کائنات را در نور حق محو

می‌بیند. بنیان هستی‌شناسانه اوپانیشاد بر وحدت است. جویندگان حقیقت در اوپانیشاد، همه اشیاء و پدیده‌ها را به عنوان تجلیات و مظاهر یک قدرت واحد یعنی برهما می‌دانند. به عبارت دیگر تجلی حقیقت در جهان هستی باعث شده است که کثرات و امور اعتباری زیادی ظاهر شود؛ در حالی که حقیقت عالم همان وجود متجلی شده برهما است. در اوپانیشاد آمده است:

«او از هر لطیفی، لطیف‌تر است و در میان همه عالم می‌باشد و پیداکننده همه عالم است و همه صورت‌های مختلف صورت اوست و آن تمام عالم را احاطه کرده است» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۲۰۶).

بیدل دهلوی نیز معتقد است همه صورت‌ها و جلوه‌های این عالم که به رنگ‌ها و اشکال مختلفی جلوه‌گری می‌کند، صورت "او" است:

آن جلوه بی‌نشان که نه رنگ و نه بوست پیدایی و پنهانی او حرف مگوست
پنهان زان سان که آنچه اندیشی نیست پیداست چنان که هر چه می‌بینی اوست
(بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۱۵)

اوپانیشاد و اشعار بیدل به "همه او است" بسیار اهمیّت می‌دهند و دویی را بر نمی‌تابند. در واقع معتقدند همه اوست و دویی در «اویی» منحل شده و هویت حقیقی ندارد. «و در پیش محققان، این جیواتما (روح، نفس ناطقه) اول همان آتما بزرگ بود و بعد از آن که بزرگ را شناخت عین او شد...؛ چه، به واسطه دور ساختن و هم دویی و برخاستن کثرت عین برهم شد و این من و ما مظاهر است و اصل اوست» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۱۶).

چون به دریای رحمت افتادیم باطن ما ز عشق یافت ندا
که جهان نیست جز تجلی دوست این من و ما همان اضافت اوست
(بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۱۵)

بیدل و اوپانیشاد از این رو به مخاطبان می‌گویند که عارفان در هر چیز که نگاه می‌کنند، باید آن پاک‌یگانه را ببینند. اوپانیشاد می‌گوید: «از برهما گرفته تا یک برگ کاه، عارفان و گیانیان به چشم معرفت هرچه می‌بینند، همان پاک محیط یگانه را می‌بینند» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۴۰۰).

بیدل دهلوی نیز همین مسأله را در آثار خود بیان می‌کند. یعنی او نیز مانند اوپانیشاد

فقط به یک وجود واقعی و وحدت اعتقاد دارد و دویی را نفی می‌کند و معتقد است که در هر چیز باید حق را دید:

محو بودم، هر چه دیدم دوش، دانستم تویی

گر همه مژگان گشود آغوش، دانستم تویی

حرف غیرت راه می‌زد از هجوم ما و من

بر در دل تا نهادم گوش، دانستم تویی

(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۲۷)

مفهوم و محتوای غزل، شیفتگی آفریده به آفریننده و انحلال عبد در معبود است. در این حالت، بیدل هر چه می‌بیند، معبود ازلی است و گویی همان اندیشه مطرح شده در اوپانیشاد است که هر چه هست همان "پاک محیط یگانه" است.

۱.۴. تمثیلات و تصاویر ادبی در بیان وحدت وجود

در آثار بیدل و اوپانیشاد علاوه بر مضامین مشترک در تبیین وحدت وجود، آنچه تعجب خواننده را بر می‌انگیزد، وجود تمثیلات مشابه است. اگر به بررسی دقیق مضامین در اوپانیشاد و آثار بیدل پردازیم، درمی‌یابیم که بیشترین تمثیلات و تصاویر ادبی برای تبیین و عینی کردن مفهوم وحدت وجود است:

۱.۴.۱. موج و دریا

بدیهی‌ترین تمثیل به کار رفته در اوپانیشاد و اشعار بیدل، تمثیل قطره و دریا یا موج و دریا است. «استدلال موج و دریا، یکی از پرکاربردترین مثال‌های عارفان وحدت وجودی است» (جوانی و خادمی، ۱۳۹۳: ۲۳). اوپانیشاد در تمثیلی زیبا، حقیقت مطلق را هم‌چون دریایی یکپارچه و یگانه می‌داند و موجودات متنوع و متعدد را مانند امواج یا قطره آن دریا می‌شمارد:

«اقیانوس، موج‌های بسیار دارد؛ اما هیچ موج را اقیانوس نمی‌توان گفت؛ اما هر که می‌تواند اقیانوس شود، موج هم خواهد بود. کوزه و تو و درختان و بیشه و من همه مثل

موج‌هایی از یک اقیانوس بی‌کرانیم» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۷۶).

همین تمثیل را بیدل در رباعیات و غزلیاتش چنین می‌گوید:

در قلزم تقیید که جوش صور است هر موج به صد رنگ تپش جلوه‌گر است
اما در عالم شهود اطلاق صد بحر و هزار موج و کف یک گوهر است
(بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۱۴۱)

دریاست، قطره‌ای که به دریا رسیده است جز ما کسی دگر نتواند به ما رسید
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۲۴)

«ای رهروان طریق، در آتما دویی نیست و در آن کثرت نیست چون دریاست؛ هرچند
به واسطه تعین امواج متکثر بنماید، در حقیقت از کثرت منزّه است» (داراشکوه، ۱۳۸۱،
۷۷).

اگر موجیم یا بحریم و اگر آبیم یا گوهر دویی نقشی نمی‌بندد که ما را از تو وا دارد
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۰۷)

بیشتر ز آشوب کثرت، وحدتی هم بوده است

یاد آن موجی که ما بیرون این دریا زدیم

(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۴۵۰)

بنابراین اوپانیشاد و بیدل، معتقدند موج، برخاسته از دریا و جزئی از آن است و دوباره
نیز به آن باز می‌گردد. موج و دریا غیرقابل تفکیک‌اند و در اصل یکی هستند.

۱. ۴. ۲. دانه، میوه، خوشه

تمثیل مشترک دیگر برای اثبات و تبیین وحدت وجود در اوپانیشاد و اشعار بیدل، تمثیل
دانه و میوه و خوشه و دانه است. یکی از بهترین نمونه‌های این تمثیل را در داستان زیر می‌بینیم:
«وقتی جوانی بود به نام "شوتاکتو"، روزی پدر او را گفت: «آنچه لطیف‌ترین عصاره
عالم است یعنی جان جهان و روح کیهان، همان حقیقت است که آن را آتمن نام نهاده‌اند.»
ای شوتاکتو! تو همان آتمن هستی.

شوتاکتو: «سرورم مرا توضیحی فرما تا درست کلام ترا فهم کنم.» پدر: «از درخت
"نیاگروده" (درخت گردو) میوه‌ای بیار.» آورده و گفت: «بشکاف. شکافت.» گفت: «اینجا

چه می‌بینی؟» گفت: «دانه‌های خرد می‌بینم.» گفت: «از این‌ها، یکی را بشکاف. اینجا چه می‌بینی؟» گفت: «چیزی نمی‌بینم، ای سزاوار تعظیم!»

گفت: «آنچه در این تخم خرد نمی‌بینی، ای نیکوخوا! او در این درخت کلان نیاگروده مندرج است و از او این درخت کلان ظاهر شده، همچنین است آن لطیف و این همه یک آتماست و او حق و راست است. ای شوتاکتو، تو او هستی» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۲۵۷).

عالم کثرت طلسم اعتبار وحدت است خوشه‌ها آئینه‌دار شوخی یک دانه‌اند
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۱۲)

بیدل نیز از تمثیل خوشه و دانه استفاده می‌کند و می‌گوید هر خوشه که در کشت‌زار می‌روید در عین یکی‌بودن متشکل از چندین دانه است. به تعبیر دیگر دانه‌های متعدد و کثیر در خوشه‌ای واحد جمع می‌شوند و در عین کثرت به وحدتی خاص بر می‌گردند. همچنین اگر نیک بنگریم درمی‌یابیم که خوشه‌ها در اصل نماینده یک دانه هستند.

۱. ۴. ۳. آفتاب و سایه

از دیگر تمثیلات وحدت وجودی که میان اوپانی‌شاد و آثار بیدل مشترک است می‌توان به آفتاب و سایه اشاره کرد. «عرفان اوپانی‌شاد اظهار می‌دارد که فقط یک نور نامحدود و نامتناهی وجود دارد که به آن نورالانوار می‌گویند؛ به طوری که در او نه خورشید می‌درخشد، نه ماه و نه ستارگان و نه صاعقه‌ها، او می‌درخشد و در پس او همه چیزهای دیگر می‌درخشد. از انفجار نور آن همه عالم درخشش می‌یابد. او نورالانوار است و با هیچ چیز افروخته نشده است» (شایگان، ۱۳۸۴: ۱۵۹). در اوپانی‌شاد، بخش شاریک براهمن آمده است: «و آن نور ذات را بعضی می‌گویند که سفید رنگ است و بعضی می‌گویند که آبی‌رنگ است و بعضی می‌گویند سرخ رنگ است... و آن بی‌رنگ است و این چنین سالکان به برهم نرسیده‌اند. این سالکان پی سایه رفته‌اند و از آفتاب جدا ماندند و آن سایه نمود است و در سایه کثرت است» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۸۲).

حق است آینه، اینجا، خیال ما و تو چیست که دید سایه‌ی در آفتاب تاخته را
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۱۲)

خورشید ز ظلمتکده سایه برون است تا کی ز حدوث، آینه سازید قدم را
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۹۷)

حق است آینه، اینجا، خیال ما و تو چیست که دید سایه‌ی در آفتاب تاخته را
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۱۲)

بیدل نیز از تمثیل آفتاب و سایه استفاده می‌کند و می‌گوید همان‌گونه که تاختن سایه بر آفتاب امری محال است، خیال ما و تو نیز از عهده درک آن عاجز خواهد بود. سایه و آفتاب جزو عناصری به شمار می‌روند که در این بیت حلقه مفاهیم و عناصر مربوط به اندیشه وحدت وجودی را گسترش می‌دهند (خلیل‌اللهی و برج ساز، ۱۳۹۰: ۶۷).

۲. اهمیت انسان و کمال او

«علاوه بر وحدت وجود، از موضوعات محوری و کلیدی در اوپانیشاد و آثار بیدل، می‌توان به انسان و کمال او اشاره کرد. اوپانیشاد با دیدی ژرف به انسان می‌نگرد و احساس ظریف و موشکافانه به این مسأله دارد. انسان‌های اوپانیشاد غالباً طالب آنچه یافت نمی‌شود هستند و گمشده خود را گاه در مظاهر طبیعت جستجو می‌کنند و گاه در خود، تا آن را بیابند. انسان در اوپانیشاد دارای مقام عالی است که می‌تواند با سیر و سلوک به اصلی که از آن جدا شده باز گردد و دوری و فاصله را با برهمن از بین ببرد و از خود فانی شود. این اندیشه تا اندازه‌ای برای بیدل هم مهم است؛ به طوری که مثنوی "عرفان" را می‌سراید که سفرنامه خلقت انسان است و بازگشت انسان به مقام نخستین (آرزو، ۱۳۸۸: ۹۴). در اوپانیشاد و آثار بیدل، اندیشه‌های مشترکی درباره انسان و مقام او وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۲. ۱. انسان، عالم کبیر است.

درون انسان قاره‌های کشف نشده فراوانی است، آن چنان که جهان برای ما تازه‌ها را می‌آورد، با توجه به عمق درون انسان، چیزهای شگفت‌انگیزی را می‌توان در همین درون به دست آورد. در اوپانیشاد، انسان از جهت عظمت می‌تواند با جهان هستی مورد مقایسه قرار گیرد؛ به عبارت دیگر از نظر عرفان اوپانیشاد، جهان در وجود انسان خلاصه شد. در

واقع، انسان خود جهان است. انسان که خلاصه همه است "برهن" در او ظاهر گشته است:

«آدمی تمام مراتب عالم است. اوست پیداکنده همه عالم. او کوه است و دریا، او محیط است و غیب‌دان، او آسمان است و زمین او همه عالم است و همه عالم عین او» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۱۸۶).

در نزد بیدل نیز، انسان از جهت خلقت با جهان هستی مورد مقایسه قرار می‌گیرد:

عالم ورقی ز دفتر انسان است گردون دودی ز مجمر انسان است
آن دانه که هست شاخ و برگش به جهان گل کرده ز جیب ثمر انسان است
(بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۱۵۵)

بیدل معتقد است هر آنچه در عالم هستی وجود دارد، به صورت اجمالی در انسان وجود دارد:

از جهان خیال تا اظهار عرض اجمال حکم‌شان در کار
لیک در ذات حضرت انسان به تفصیل گشته‌اند عیان
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۹۹)

بیدل، همین اندیشه را در مثنوی «طلسم حیرت» بازگو می‌کند. طلسم حیرت که در واقع سرگذشت انسان کامل است با ثنای آدم شروع می‌شود:

چیسست آدم؟ تجلّی ادراک یعنی آن فهم معنی لَوّاک
احدیّت، بنیای محکم او الف افتاد علّت دم او...
دال او، مغز اوّل و انجمام که در او حدّ وحدت است تمام
میم آن، ختم خلقت عالم این بود لفظ و معنی آدم
ملزم کاینات و هرچه دروست جوش بیتابی حقیقت اوست
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۹)

بعد از ثنای انسان، هدف از خلقت جهان را انسان می‌داند:

شد معین کنون که شاهد راز بهر این جلوه بود در تک و تاز
منزل سیر ماه و مهر این بود مرکز دور نه سیهر این بود
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۰)

بنابراین بیدل و اوپانیشاد انسان را علت غایی آفرینش می‌داند و او را از جهت عظمت با جهان هستی مورد مقایسه قرار می‌دهند.

۲.۲. انسان مظهر و آینه صفات الهی است.

تصوری که اوپانیشاد از انسان دارد، همان تصویری است که از برهمن دارد؛ انسان را آینهٔ برهمن می‌داند و معتقد است انسان، کامل‌ترین آینه‌ای است که جمال حقیقت ازلی را نشان می‌دهد چون از دل برهمن تنزل کرده و به این عالم آمده است. «من از دل برهمن تنزل کرده به این عالم آمده‌ام. من همان بوده‌ام و عین او بوده‌ام چنان‌که اسب وقتی از آب برآمده باشد... در وقت برآمدن از آب خودش را هم چنان می‌چکاند که همه آب از او جدا شود همچنین از همه عمل‌های نیک و بد خود را انداخته مانند ماهی که از خوف برآمده صاف و روشن می‌شود تا اینکه عین برهمن شود و او را در این عالم نشان دهد تا هر کس که این گیان "عارف" را می‌بیند، انعکاس برهمن در او پدید آید» (داراشکوه، ۱۳۸۱، ۱۶۶).

بیدل نیز معتقد است در همهٔ ذرات عالم، عشق جاری است و همه چیز مظهر جمال خداوند است و انسان بسان آینه‌ای است که این زیبایی را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر انسانی که جامع صفات و اسماء ربّ است، با کل هستی و خدا یگانه می‌شود. بیدل به خوبی این امر را در رباعیاتش تأیید می‌کند:

آن حسن که آینه امکان پرداخت
با این همه جلوه بود در پردهٔ غیب

هر ذره به صد هزار خورشید نواخت
تا انسان گِل نکرد خود را نشناخت

(بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۷۶)

همین اندیشه را در غزلیاتش می‌گوید:

قابل برق تجلی نیست جز خاشاکم
حُسن هر جا جلوه پردازست من آینه‌ام

(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۴۱۵)

بیدل می‌گوید خاشاک من قابل برق تجلی است، این قابلیت در آفریده دیگر نیست، هر

جا که جمال جلوه دارد من آینه‌ام.

۲.۳. خودشناسی، خدانشناسی است.

یکی از اساسی‌ترین پرسش‌های سالک در اوپانیساد، شناخت مبدأ و معاد خویشتن است. انسان‌های اوپانیساد همیشه در پی این بوده‌اند که کیستند؟ از کجا آمده‌اند؟ چه شده‌اند؟ و به کجا می‌روند؟ مسأله بزرگ اوپانیساد، جستجوی ظاهری سلسله علل و معلومات و نیروی مرموز طبیعت نیست، بلکه مراد شناختن و به فضیلت بخشیدن به واقعیت باطن و حقیقت درون است که به آن آتما می‌گویند. به عبارت دیگر «برای شناخت حقیقت ازلی آنچه که باید شناخته شود، آتمن است. یعنی خود واقعی و ضمیر ازلی انسان که عین حقیقت ازلی و خود حقیقی برهمن است» (مهدی‌زاده نادر، ۱۳۷۴: ۳۷).

در عرفان اوپانیساد، خودشناسی به عنوان یک اصل مطرح شد. در واقع «آتما، آشکار-ترین اصل حاکم و ساری در عالم است. آتماشناسی یعنی برهمن‌شناسی؛ زیرا این دو، حکم یک معادله جدایی‌ناپذیر را دارند. همان معادله‌ای که در جمله پُرمعنای "تو، او هستی" بازمی‌یابیم» (شایگان، ۱۳۷۸: ۱۹۶).

«این دولت است بسی بزرگ که خود را به نور خود ببیند و در این حال شخص را مرتبه‌ای است بس بزرگ و سروری است بس بزرگ. و این آتما "خود" چون دانه است، مادام که شناخته نشده، پنهان است، اما هنگامی که به وسیله معرفت به این دانه وجودی پی ببری، بزرگتر از خرمن کائنات پدیدار گردد» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۵۷).

در اندیشهٔ بیدل نیز مانند اوپانیساد این خویشتن‌شناسی با ظرافت خاصی با خدانشناسی

گره می‌خورد:

ز بس که کرد تصور، نگاه مژگانی
به خودشناسی ما ختم شد خدادانی
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۳۳)

حیرتم بیدل سفارشنامه آیینه است
می‌روم جایی که خود را او تماشا می‌کنم
(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۱۵)

همین اندیشه را در رباعیاتش بازگو می‌کند که دقیقاً ترجمه‌گونه‌ای است از جمله معروف اوپانیساد: تو، او هستی.

آن را که برون ز خویش می‌جویی کو؟
یا آن سوی خود رهی که می‌پویی کو؟
خود را پر دور دیده‌ای، چشم بمال
ای بی‌خبر اوایی که تو می‌گویی کو؟

(بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۴۴۹)

از این رو بیدل و اوپانیشاد، خودشناسی را مهم‌ترین معرفت به شمار می‌آورند و مطالعه عالم تجربه را به‌عنوان عالم هستی چندان مطلوب نیافته و وحدت و آرامش حاصل از آن را با کاوش معرفت نفس میسر می‌دانند. در چنین شرایطی است و با خودشناسی است که خود را او می‌بیند و همه چیز اوست. به عبارت دیگر همه چیز من است. این اندیشه متناقض نما به خوبی در اوپانیشاد بیان می‌شود:

«در من است که هر چیز یکی می‌شود. همان اندازه که فضای قلبی امتداد می‌یابد، همان اندازه من امتداد می‌یابد. آن زمین و آتش و باد، آفتاب و ماه و ستاره و برهن من همه من هستم» (داراشکوه، ۱۳۸۱: ۳۷).

بیدل نیز می‌گوید:

با که گویم ور بگویم کیست تا باور کند آن پری‌روبی که من دیوانه اویم منم

(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۱۶)

نیستم اگر چه دارد خلوت یکتایی‌اش این قدر دانم که آنجا هم همین من بوده‌ام

(بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۴۶۳)

نتیجه‌گیری

متون اوپانیشاد از جمله متونی است که بر اندیشه و کلام بیدل دهلوی بسیار تأثیرگذار بوده است. مطالعه بیدل در این اثر موجب شده که بسیاری از مفاهیم و اصول عرفان در آثارش متأثر از اوپانیشاد باشد. این تأثیر نه تنها محتوی را در بر می‌گیرد، بلکه حتی تمثیلات را نیز شامل می‌شود. شالوده و اساس اندیشه عرفانی در متون اوپانیشاد و آثار بیدل، وحدت وجود است. در هر دو اثر، وحدت وجود را بسیار گسترش داده‌اند. مضامین مشترک بسیاری نیز در جزئیات و عناصر وحدت وجود، میان این دو اثر دیده می‌شود؛ عناصری چون ظاهری بودن کثرت‌ها، وجود کثرت در عین وحدت و انحلال هویت فردی. حتی تمثیلات مشترکی نیز در این زمینه دارند چون موج و دریا، ذره و خورشید، میوه و دانه، آفتاب و سایه که این تمثیلات را برای عینی و ملموس کردن مفهوم وحدت وجود به کار برده‌اند. از عوامل محوری و کلیدی دیگر در اوپانیشاد و آثار بیدل، انسان و مقام اوست.

متون اوپانیشاد و آثار بیدل، انسان را علت غایی آفرینش دانسته‌اند و او را از جهت عظمت با جهان هستی مورد مقایسه قرار داده‌اند. همچنین در هر دو اثر انسان مظهر و آینه صفات الهی است و معتقدند هر جا جمال الهی جلوه‌ای داشته باشد، انسان آینه آن جلوه است. مهم‌ترین معرفتی که انسان باید به آن دست یابد، خودشناسی است. این خویشتن-شناسی با ظرافت خاصی با خداشناسی گره خورده است. همچنین هر دو اثر بر این نکته تأکید داشته‌اند تنها با کاوش معرفت نفس است که وحدت و آرامش حاصل می‌شود. بنابراین این پژوهش ثابت کرده است که آبخور اندیشه‌های بیدل دهلوی فقط از منابع عرفان اسلامی (ابن عربی - مولوی) نبوده، بلکه از آن‌جا که اوپانیشاد در دوره بیدل دهلوی ترجمه شده و آن را مطالعه نیز می‌کرده، تحت تأثیر این اثر مهم عرفانی هند قرار گرفته است.

منابع

۱. آرزو، عبدالغفور. (۱۳۸۸). مقایسه انسان کامل از دیدگاه بیدل و حافظ. تهران: سوره مهر.
۲. بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۶). رباعیات بیدل دهلوی. به تصحیح پرویز عباس داکانی. تهران: الهام.
۳. _____ (۱۳۷۶). کلیات بیدل، به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی. ج. ۱ و ۲. تهران: الهام.
۴. جوانی، حجّت‌الله؛ خادمی، سمیه. (۱۳۹۳). مقاله «منشأ آفرینش و جایگاه انسان در شعر بیدل دهلوی». فصل‌نامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان. ۶ (۱۸). ۷-۲۸.
۵. حسینی، حسن. (۱۳۶۷). بیدل، سپهری، سبک هندی. چاپ دوم. تهران: صدا و سیما.
۶. حکمت، نصرالله. (۱۳۸۴). حکمت و هنر در عرفان ابن عربی. تهران: فرهنگستان هنر.
۷. خلیل‌اللهی، شهلا؛ برج‌ساز، غفار. (۱۳۹۰). مقاله «قرائت وحدت وجودی از آینه در غزلیات بیدل». فصل‌نامه متن پژوهی ادبی. ۱۵ (۴۹). ۵۳-۷۲.
۸. داراشکوه، محمد. (۱۳۸۱). اوپانیشاد. به سعی محمدرضا جلالی نایینی. چاپ اول. تهران: کتابخانه طهوری.
۹. دورانت، ویل. (۱۳۷۵). تاریخ تمدن. ترجمه احمد آرام. ع. پاشایی. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. رضازاده شفق، صادق. (۱۳۶۳). گزیده مقدس اوپانیشاد. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. شایگان، داریوش. (۱۳۷۸). آسیا در برابر غرب. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
۱۲. _____ (۱۳۷۶). ادیان و مکتب‌های فلسفی هند. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
۱۳. _____ (۱۳۸۴). آیین هند و عرفان اسلامی. ترجمه جمشید ارجمند. چاپ دوم. تهران: فرزانه.
۱۴. ضیاء نور، فضل‌الله. (۱۳۷۹). وحدت وجود در عرفان اسلامی. مجله بنیاد. (۳).
۱۵. عبدالغنی (۱۳۵۱). احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی. ترجمه میرمحمد آصف انصاری. کابل: دانشکده ادبیات و علوم بشری کابل.
۱۶. مهدی‌زاده نادری، نامدار. (۱۳۷۴). آتمن و برهمن. تهران: پاسارگاد.

